

پیاده روی روی اعصاب (قسمت آخر)

با برعهده گرفتن مدیریت مدرسه، پس از برتری ثروت بر علم در همه پرسى مدرسه، همه چیز را پولی کردیم. این قدر پول جمع شده بود که دفتر مدرسه را به شکل بانک باجه بندی کردیم و معلمان در زنگ تفریح فقط پول می شمردند و در گاوصندوق می گذاشتند. من هم پاهایم را روی میز گذاشته بودم و هر معلمی از کلاس می آمد، یک بسته اسکناس بهش می دادم و اجازه داشت تا زنگ آخر توی جیبش نگه دارد و سپس وارد گاوصندوق کند!

دیدم زنگ که خورد، کسی وارد کلاس ها نشد. از پشت پنجره دیدم همه دانش آموزان و معلمان در حیاط جمع شده اند و دارند علیه من شعار می دهند. رفتم پشت میکروفون و گفتم: چتونه؟ من چه کار

باید می کردم که نکردم؟ خاویار آوردم گذاشتم توی بوفه مدرسه. خب، پولتون نمی رسه بهش، به من چه؟ توپ فوتبال آمریکایی گرفتم آوردم جایگزین بازی زو و سرشستن ها کردم، بد کردم؟ حالا شیشه چهار تا برج همسایه رو هم با توپ فوتبال آمریکایی آوردیم پایین که آوردیم. این ها هزینه های مدرسه پول دار و در حال توسعه است! معلم خارجی اونم چینی آوردم براون که اشناختیون روی خودروهای چینی بود که به جای پول نفت به ما دادن! حالا شما زبان چینی نمی فهمین من چه کار کنم؟!

یکی از دانش آموزان گفت: آقا، یکی از فامیل های ما توی مدرسه پایین شهر، رتبه کنکورش از ما بهتر شده! نماینده معلم ها هم گفت: همکار قدیمی ما داره ادامه تحصیل می ده و شاید استاد دانشگاه

بشه. بعد به ما دستور دادین سؤالات پایان ترم رو به مزایده بذاریم و سر جلسات امتحان به عنوان مراقب، تقلب ها رو با بالاترین قیمت جابه جا کنیم! به اداره گفتیم بیاد تکلیف ما رو روشن کنه. گفتم: چی گفتی؟ اداره؟ رفتم داخل دفتر و چمدانم را پر از پول کردم و رفتم بالای پشت بام تا هلی کوپتر برسد و فرار کنم. در اینجا سایه بزرگی روی من قرار گرفت. صدای هلی کوپتر بود ولی سایه هلی کوپتر نبود! دبیر پلخمون بود که مشابه آقای شاپوری صدای هلی کوپتر درمی آورد. پشت یقه ام را گرفت و گفت: فیلم زیاد می بینی! و مرا از بالای پشت بام برداشت و چرخاند و چرخاند و چرخاند و پرت کرد از پلخمون بیرون. خودش هم یا فیلم زیاد می دید یا جنس از موتوری می گرفت! (پایان)

همینی که هست: نخواستی هِرری!

خودرو [khodro]: خودبه خود رونده. وسیله ایاب و ذهاب سابق و فیس و افاده کنونی. مردم به راحتی صاحبش می شوند ولی در خواب! بدخواهان شایعه می کنند صفرش هم مشکل دارد! (ر.ک. فرغون). برخی از مسئولان مرتفع ترینش را سوار می شوند تا از آن بالا به مشکلات مردم اشراف داشته باشند (پ.ن: به همین علت، بدون نوبت به شان داده می شود تا کار مردم زودتر راه بیفتد).

خودروسازی [khodro-sazi]: کارخانه های ساخت تشتهای چهار چرخ. از عشاق رسانه که همیشه تیتیر یک اخبارند ولی از آن طرف دلشان نمی آید طراحان زبردست را توی زحمت بیندازند (پ.ن. با گذاشتن سپر یک مدل روی سقف آن یکی، طرحی نودمی اندازند). از حباب سازان بزرگ قیمت. مبتکر اسم های زیبا و پر معنی. از عوامل نزدیک کردن مردم به خدا. از لگدپران ترین هایبه حسن اعتماد خریداران. **پیش فروش خودرو [pish-foroush-e khodro]:** دارنده رکورد مبهم ترین سیستم فروش از

قیمت تا مدل، رنگ، زمان تحویل و الخ! از مسببان اصلی ترافیک اینترنتی و اتلاف وقت مشتریان. **قیمت خودرو [qeymat-e khodro]:** سوار بر نوک پیکان نمودار صعودی. صاحب مرموزترین فرمول محاسبه (قدرمطلق سپر جلو به علاوه مشتق گل گیر عقب، ضرب در لنت ترمز به توان دو، به اضافه چند میلیون پول زور). از نشانه های خیر بودن نیت خودروسازان برای کنترل آلودگی هوا و ترافیک. زیر سؤال برنده ضرب المثل «هیچ ارزانی بی علت نیست و هیچ گرانی بی حکمت».

بیمه خودرو [bime-ye khodro]: معادل آواز دهل. ساز و کارش جوری است که مقصر ترجیح می دهد نقدی پرداخت کند.

انحصار بازار خودرو [enhesar-e bazar-e khodro]: ما خیلی خوبیم. بقیه دنیا از روی دست ما نگاه می کنند. همین که ما می گوییم: نخواستی، هرری! خوش اومدی!

رقابتی شدن بازار خودرو [reqabati-shodan-e]

bazar-e khodro]: امر محال و نشدنی. اسمش رانبر! رؤیای شیرین خریداران. انحصار طلبان چشم دیدنش را ندارند.

زمان تحویل خودرو [zaman-e tahvil-e khodro]: توی رسانه و روی کاغذش با هم فرق دارد. گاهی به مکتوبش هم اعتباری نیست. اگر پیش فروشی باشد، ثبت نامش با شما ولی تحویلش با خداست.

کارت سوخت [kart-e sookht]: کارتی که محتویاتش زود سوخت می شود و ته می کشد. نازک نارنجی (پ.ن. در اثر هم نشینی با دوستان نابابی مثل گوشی موبایل و رطوبت می سوزد).

ترافیک [terafik]: شاخص سنجش اعصاب رانندگان. دو دسته روان و سنگین دارد: روانش با روان آدم کاری ندارد ولی سنگینش با ارواح عمه و سایر بستگان مسببان پیوند برقرار می کند! نشانه مدرن بودن یک شهر. از عوامل رونق فحش ها. عامل شارژ سرب و جیوه خون مردم.

صفحه ۷
۲۳ اردیبهشت ۱۴۰۲
شماره ۷۲

ایجو، مگفتن

فاطمه یوجار

فریدون عباسی، نماینده مجلس:

چرا باید این گدابازی ها را در آوریم و به ماشین شاسی بلند گیر بدهیم؟ مگر قیمت ماشین شاسی بلند چقدر است؟

اکبر طبری:

چرا باید این گدابازی ها را در آوریم و به زمین لواسان گیر بدهیم؟ شما رفیق بامعرفت ندارید زمین به اسمتون کنه تقصیر منه؟



چارلز سوم، پادشاه بریتانیا:

چرا باید این گدابازی ها را در آوریم و به مراسم تاج گذاری گیر بدهیم؟ این قدر حال می ده سوار رولز رویس بشی! این کولر رو میزنی لامصب خنک می کنه ها!!!



علی فتح... زاده:

چرا باید این گدابازی ها را در آوریم و به قرارداد استراماچونی گیر بدهیم؟ چطو به تو گیر ندادن قرارداد ویلتموس رو بمستی؟



محمدرضا پهلوی:

چرا باید این گدابازی ها را در آوریم و به چمدان های پراز طلا گیر بدهیم؟ اصلا بردم که بردم! مال بابام بوده! دوست داشتم ببرم.



محمود رضا خاوری:

چرا باید این گدابازی ها را در آوریم و به سه هزار میلیارد گیر بدهیم؟ با این تورم همین سه «همت» رو بندازی جلو گدا قهر می کنه.

